



آیت‌الله سید حسن طاهری خرم‌آبادی

سخنرانیهای پر شور او بسیار مؤثر بودند...

وقتی در قم درس و بحث فلسفه را شروع کردند. ابتدا از تهران می‌آمدند. فضایی خوبی جمع می‌شدند. قبلاً منظومه می‌گفتند. من جلسات درسی ایشان نبودم، ولی می‌دانستم که بحثهای خوبی دارند. در جلسات اگر یک صحبت فلسفی پیش می‌آمد، خیلی خوب صحبت می‌کردند و خوب به مطالب فلسفی وارد بودند. من یادم می‌آید یک وقتی توی راه می‌رفتیم مدرسه خان. ایشان خوب و شیرین صحبت می‌کردند و بیان خوبی هم داشتند. از ماهیت وجود صحبت به میان آمد و ایشان مطالب را خیلی قشنگ بیان کردند.

منبرهایشان هم خیلی خوب بودند. شعرهای خوبی هم می‌خواندند. در همان آبادان بعد از پایان منبر دو سه تا شعر می‌خواندند که خیلی زیبا بودند. صدای خوبی هم داشتند. به دانشگاه هم می‌رفتند و تدریس می‌کردند. در دانشگاه منشاء اثر و در قم از شاگردان برجسته امام و مرحوم آقای محقق داماد بودند.

قبل از اینکه ما قم بیاییم، این جمعی که در قم بودند، از قبیل آقای مکارم، آقای حائری تهرانی، آقای ربانی شیرازی، آقای مشکینی، مرحوم سعیدی، آقای آذری اینها یک جمع بودند که در زمان آقای بروجردی به عنوان یک جمعیت برنامه‌ریزی داشتند و باهم بودند. آقای اردبیلی و دیگران هم جلساتی بودند که جلساتی چه قبل و چه بعد از آیت‌الله بروجردی داشتند. من و شهید مفتاح در این جلسات شرکت می‌کردیم.

در یک جمله می‌توانم بگویم ایشان مردی بودند عالم، فاضل، باتقوی، انقلابی و روشنفکر واقعی و مقید به دین و اسلام، خوش بیان، خوش قریحه و خوشرو. خیلی برخورد خوبی داشتند. خوش منبر بودند و خوش بیان و با تدریس خیلی عالی، انسان را جذب می‌کردند.

* برگرفته از گفت و گوی منتشر نشده توسط
حجت‌الاسلام دکتر حمید صبری

داشتند و اقدام و جلوگیری کردند تا آنها نتوانند کاری بکنند. همین کارها باعث شدند که منبر ایشان برای مردم مفید و جالب باشد. ایشان آن عاشورا را در خرم‌آباد بودند. به همین مناسبت وقتی آقای کمالوند به قم تشریف می‌آوردند، منزل ما وارد می‌شدند و پس از این جریان آقای مفتاح هم با آقای کمالوند ارتباط داشتند و هر وقت می‌آمدند قم، یک شام و ناهار یا یکی دو روزی منزل ما بودند و ارتباط نزدیکی داشتیم. ارتباط دیگر ما وقتی بود که برای منبر به آبادان می‌رفتند. سال ۴۳ بود. پس از مراجعت امام از زندان تهران به قم، آن سال من برای عاشورا به آبادان رفتم و آقای مفتاح هم با آقای مکارم و سبحانی در آبادان بودند. آقای مفتاح در آبادان خیلی منبرهای انقلابی و داغی داشتند و جوری بود که به قول معروف همه جا سخن از آقای مفتاح بود. خیلی سالها با هم بودیم، ولی آن سال، یک سال استثنایی بود. جریانات نهضت بود. روز عاشورا در مسجد نو آبادان که آقای قائمی در آن نماز می‌گزارند، خیلی صحبت‌های داغ و پرشوری کردند. روزی جایی مهمان بودیم که

رئیس شهربانی وقت آبادان آمد و به آقای مفتاح التماس کرد که اینجا یک شهر مرزی است. مواظب باشید. در بین آقایان، ایشان منبرهایشان انقلابی‌تر از همه بود. در آن ایام در روزهای جمعه، به نوبت تمامی ائمه جماعت نماز را برگزار می‌کردند و یادم می‌آید آقای مفتاح در این مجالس صحبت می‌کردند. اواخر هم رژیم مانع شد. بعد از پیروزی انقلاب، مکرر ایشان را می‌دیدم و تا شهادت ایشان با هم ارتباط خانوادگی هم داشتیم. خانه ما و ایشان در قم نزدیک هم و در صفاویه بود. ارتباط‌های زیادی با هم داشتیم. ایشان یک

شهید عزیز، حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر مفتاح، از دوستان خیلی پر سابقه و صمیمی اینجانب بودند. ایشان از نظر سنی بزرگ‌تر بودند. آن وقت که ما قم آمدیم و مشغول تحصیل شدیم، ایشان جزو فضلاء قم محسوب می‌شدند. کم‌کم ارتباط و آشنایی نزدیک پیدا کردیم تا اینکه در سال ۴۲ در مسائل انقلاب، ارتباط ما بیشتر شد. از جمله مواقعی که به هم نزدیک شدیم، یک سال قبل از سال ۴۲ بود که مرحوم آیت‌الله کمالوند برای خرم‌آباد یک منبری و سخنران خواستند. ما واسطه شدیم و جناب آقای مفتاح را دعوت کردیم و ایشان راهی خرم‌آباد شدند. من هم دعوت داشتم نزدیک اراک و با اتوبوسی که ایشان می‌رفتند به خرم‌آباد، تا اراک رفتم. در آن سفر، ایشان در خرم‌آباد منبرهای خوبی رفتند. منبرهای ایشان در خرم‌آباد که مرکز ارتش و در واقع مرکز مهمی برای دولت بود، گرفت و ایشان در منبرها حملاتی به بی‌حجابها و مفاسد می‌کنند و ارتش‌ها هم در جلسه بوده‌اند و می‌خواستند ایشان را تهدید کنند که مرحوم آقای کمالوند واسطه می‌شوند، زیرا نفوذ

